علاج هر مرض سادج باشد یا مادّه باشد بحسب سبب تدارک کنند ورنه غلطی خورد ۱۲
علاج چشم بر هر جاهل نباید کرد چرا که چشم عضوی اشرف است مبادا که نقصان پیدا شود ۱۲
روشن باد که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه
که محل نور است در وسط آمده و تا جلدیه رسیده اشباح که در این رطوبت منطبع
میگردند در عصبه تمادی میشوند و باصره درک آن می نماید باذن الله تعالی و دیگر
طبقات و رطوبات گرد و پیش اینها پناه مانند واقع اند اکنون بدانکه آنچه محاس
هوا است و به لمس در می آید طبقه ملتحمه و طبقه قرنیه است تا آنجا که سپید است ملتحمه
و آنجا که سیاه قرنیه است هر دو باهم ملتحم شده اند و زیر ایشان طبقه عنبیه است و طبقه
مذکور رنگین است و الوان حدقه از وست و الا قرنیه شفاف و سپید واقع
شده و در وسط عنبیه ثقبه است از جهت خروج نور و عبور اشباح بر
جلدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است
و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه است و بعد و پس از عنکبوتیه رطوبت جلدیه است
و بعد از رطوبت جلدیه رطوبت زجاجیه است پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس
طبقه صلبیه که محاس مقعر کاسه چشم است بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص
شده آنچه نام دارد و در بینی نه گور میشود فائده در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه
مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر است و گر نه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گرمی
چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت ملمس و حمرت لون او است و نشان سردی
ضد اینها و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک است و بزرگی چشم و نشان خشکی

اس تا ...
اگر ...
اسلی باط ...
شرع دقی ...
تاریخ 4 / 7 / 1921
الراقم جنگ باز خط
تمام شد داستان خطوط
نوشته شده نه برنده راه نه وریاز

علاجِ ہر مرض ساذج باشد یا مادہ باشد بحسب سبب تدارک کنند ورنہ غلطی خورد ۱۲

علاجِ چشم بہر جاہل نباید کرد چرا کہ چشم عضوی اشرف است مبادا کہ نقصان پیدا شود ۱۲

روشن باد کہ چشم مرکب است از ہفت طبقہ وسہ رطوبت ویک عصبہ مجوفہ
کہ محل نور است در وسط آمدہ و تا جلدیہ رسیدہ اشباح کہ در بین رطوبت منطبع
میگردند در عصبہ تمادی میشوند و باصرہ درک آن می نماید باذن اللہ تعالی و دیگر
طبقات و رطوبات گرد و پیش اینہا پناہ مانند واقع اند اکنون بدانکہ آنچہ محاسس
ہوا است و بہ لمس در می آید طبقہ ملتحمہ و طبقہ قرنیہ است تا آنجا کہ سپید است ملتحمہ است
و آنجا کہ سیاہ قرنیہ است ہر دو باہم ملتحم شدہ اند و اینان طبقہ عنبیہ است و طبقہ
مذکور رنگین است و بلون حدقہ از وست و الا قرنیہ شفاف و سپید واقع
شدہ و در وسط عنبیہ ثقبہ است از جہت خروج نور و عبور اشباح بر
جلدیہ و محل حدوث نزول الماء ہمین ثقبہ است و بعد عنبیہ رطوبت بیضیہ است
و پس از بیضیہ طبقہ عنکبوتیہ است و انہ و پس از عنکبوتیہ رطوبت جلدیہ است
و بعد از رطوبت جلدیہ رطوبت زجاجیہ است و طبقہ شبکیہ پس طبقہ مشیمیہ پس
طبقہ صلبیہ کہ محاسس مقعر کاسہ چشم است بہر طبقہ و رطوبت مرضہای کثیر مختص
شدہ آنچہ نام دارد در بینی نہ کور میشود **فائدہ در بیان معرفت مزاجِ چشم** بدانکہ
مزاج اصلی خاصہ چشم گرم و تر است و گر نہ چنان بود مزاج خاصہ نباشد و نشان گرمی
چشم سرعت حرکت و ظہور رگہا و حرارت ملمس و حمرت لون او ست و نشان زردی
ضدہا و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک است و بزرگی چشم و نشان خشکی

الکتاب چہ مالک جنگ باز ہیں.

اگر کوئی دعوا تریاق و عصا کی

اصل باطل ہے اس از روئی

شرعی و قیاسی نوشتہ شد

بتاریخ ۴ ج ۱۹۲۱ الراقم جنگ باز خط

تمام شد راست خطوط

نوشتہ شدہ نہ برند او نو دریا زا

ضد این وگرمی وتری که چشم سیاه افزون از همه لونهاست لهذا از نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد ۱۲ ماده ورم مثانه علاج در بلغمی قی وحقنه حاده ونشستن در آبزن محلل واو آنست که در و مرزنجوش و بابونه و شبت و برگ غار و مانند آن پخته باشد ۱۲ و نوشیدن مدرات حار مع ماء العسل مثل شربت بزوری حار وغیر آن واگر بول بدشواری آید از تخم کرفس و مغز تخم خربزه ورب السوس وقند سفوف سازند وهر روز یک مثقال بخورند وعقب آن سکنجبین با جلاب بنفشه با آب نیم گرم بنوشند ۱۲ طب اکبر ۱۲ و خیارشنبر نفع دارد ۱۲ پوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع النفع است و در مجرای بول زنان بزرق توان رسانید ۱۲

یا فتاح بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر وبک نستعین

در بیان نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این یا سوء هضم یا سوء مزاج بارد است یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت و علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خربوزه در گلاب جوشانیده نافع است ۱۲ هر وقت که جماع کنانیدن بسیار خواهد این علت از بلغم شور یا از بلغم ترشی که در معده ومثانه جمع شود و در آن بلغم حرکت پیدا شود فی الفور جماع کنانیدن خواهد ۱۲ در بیان نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این علت یا سوء مزاج سادج بارد است یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت و علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خربوزه در گلاب جوشانیده نافع است ۱۲ اما تفسیر بلغم نیز پنج گونه است یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع وی نزدیک بصفراست سوم آنکه حرارت ضعیف در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی بلغم زمخت گویند و در هندی کسیلا گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این بلغم تفه یعنی بی طعم گویند و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبعی ۱۲ خصوصیت آبی که بلغم شور بود و تخم کشوث در بر آوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است این ادویه تجربه کرده شده اند ۱۲

نسخهٔ حب قوقایا

فیقرا یکدرم — تربد سفید — سقمونیا مشوی

اسطوخودوس هر یک نیم درم — شحم حنظل ثلث درم

جمله یک شربتی است ۱۲

و وج هر یا — و زنجبیل هر با — و کندر با شکر مفید است

و از آب سرد اجتناب لازم باشد و ترطیب بادهان در سوداوی
واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل به مبردات و مرطبات
کافی است ۱۲

سناء مکی[1] — هلیله زرد[2] — تمر هندی[3] — برگ گل سرخ[4] — گاوزبان[5]

بادیان[6] — گل بنفشه[7] — مصری[8] ۱۲

زنجبیل[1] — حنظل[2] — تربد سفید[3] — و تخم گندنا[4] — و تخم خربزه[5]

مغز بادام[6] — یا روغن بادام[6] ۱۲ از بیست و پنج ساله تا بالغ — $\frac{3}{21}$ ۱۲

جوائن ۱۲

در بیان سبات و سبات خوابی گرانست در کمیت و دراز و در کیفیت قوی
بدشواری بیدار شود و انواعه تسعة نوع اول سباتی که از سوء مزاج
بارد پیدا شود و هیچ یکی اخلاط سبب او نباشد علامت او آنست
که خواب بعد از سرما سخت در غایت شدت که به سر رسیده باشد
یا عقب ادویه مخدره مثل افیون وغیره که خورده باشد و رنگ
روی مائل به تیرگی و کبودی باشد و نبض صلب و با تفاوت باشد و سفیدی
زبان و سفیدی رنگ روی باشد علاج تدبیر مسخن از ادویه حاره مثل تریاق
اربع تناول نمایند و از خوردن میوه‌های سرد و از نوشیدن آب بسیار اجتناب
لازم دارد نوع دوم سباتی که رطوبت خام در مقدم دماغ پیدا شود و علامت
او خواب گران که بیدار نشود مگر بجهد بسیار و گرانی در سر و سفیدی زبان
و کاهلی و نسیان و قلت تمیز و نبض موجی باشد علاج قی نمایند یا حقنه
یا حب قوقایا و ایارج و آنچه در صداع بلغمی مذکور شد بدان تنقیه دماغ
نمایند و بمعاجین دفع بلغم نمایند و مثل ماء الحیوة و ماء العسل و گلقند
و آب شیر گرم بعد از آن میل نمایند و روغنهای گرم بر سر مالیدن و باقی
علاج او علاج سرسام بارد است در بیان فساد فکر و ذکر و تخیل و این نوع است
نوع اول در فساد ذکر و این نسیان است و دو قسم میشود قسم اول در نسیان
که از سوء مزاج بارد رطب و غلبهٔ رطوبت که بر مؤخر دماغ بود حادث گردد
علامت او خواب بسیار و گرانی در سر خاصة در پس سر و بیرون آمدن
رطوبت از بینی و دهان علاج حقنه حاده دهند و حب ایارج و گلسرخ

[illegible]

واسطوخودوس از هر یک دو مثقال با دوازده مثقال عسل معجون سازند
و بسه روز با آب گرم میل نمایند و اگر خردسال باشد بنجرو زنانسب است و عاقرقرحا
و مویزج و تجین و پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل هفت مثقال
و آبقاله ده مثقال و گلاب سه قاشق و قند رسی آب آمیخته نمایند و غرغره
سازند و عطسه آورند بفلفل و کندش و جرد زیره از هر یک پنج مثقال نرم
بکوبند و در پیش بینی دارند تا عطسه آرد یا با آب پودینه و آب چغندر آمیخته
اندکی در بینی چکانند عطسه می آید و سیاه دانه و پودینه و جندبیدستر
از هر یک اندکی نرم بکوبند و ببویند یا روغن بادام آمیخته در بینی چکانند
دماغ پاک سازد و بابونه و اکلیل الملک در آب جوش کنند و در حمام سر
با آب انیسون بشویند و سکنجبین عسلی از آنکه عنصل در این علت فائده
کلی دارد و این علت پیران را جهت کبر سن بسیار میشود و این معجون مناسب

صفت آن کندر اگر سعد دار فلفل زنجبیل فلفل سیاه یا جوزبویا از هر یک
سه مثقال نرم کوفته یا دو چهار دانگ عسل آمیخته شربتی درم تا یک مثقال
میل نمایند و عقل و ذهن را فائده کلی دارد خواب بسیار بعد از طعام خصوصاً
اگر امتلا باشد ضرر کلی دارد غذا گوشت کبک و کبوتر و نخود آب بروغن جوز یا روغن
دانه زرد آلو و گوشت مرغ صحرائی که قرناد گویند مناسب جوهر دماغ است ۱۲

قسم دوم در فساد ذکر که بسبب برودت و یبوست باشد علامات او بیخوابی
دائم و خشکی بینی و کلیدشوار تکلم نمودن و در بعضی اوقات خیال نماید
که خناق شده است بسبب برودت که بر وسط دماغ غالب شود بلادت

و در عفونت و رعونت بمثل آنچه پیران را ثابت که باشد و علاج روغن خرو
و روغن سوسن بعد از تراشیدن سر بمالند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک با آب
بجوش کنند و آب آن را صاف نموده در حمام ریزند بو غذاهای گرم تر میل
نمایند و گوشت مرغ فربه و ماء اللحم داند که شلغم فایده دارد ۱۲ در بیان

فساد فکر علامت او آنست که ممکن نبود که فکر هیچ شئ کنند و کاهلی نمودن
در آن فکر چیزی نمایند و نقصان و بطلان حفظ علاج آنست اشیائی که
قوت حافظه را نفع رسانند میل نمایند و این معجون فائده کلی دارد
فلفل دار فلفل اگر دار چینی حرف سنبل از هر یک پنج مثقال جوزبویا دو مثقال
زعفران درم مشک و الملی آمله پنج مثقال نرم کوفته و بیخته به سه یا چهار تا تک عسل
کف گرفته آمیخته شربتی مثقالی اختیار نمایند جوهر دماغ را قوت دهد

در بیان تخییل در بیان فساد تخییل آنکه ضعفی یا نقصانی در امور
تخییل واقع شود یا باطل شدن بمرتبه که صورت محسوسات از خاطر
برود چنانکه در خواب یا در بیداری و اکثر فساد تخییل از یبوست میباشد
و از رطوبت کمتر میشود و گاهی چنان واقع شود که چیزی خارج که وجود
ندارد بسبب غلبه خلط مراری که بر مقدم دماغ است تخییل نمایند اشیاء را
بدین طریق و این بواسطه حرارت است نه از قبیل بطلان و نقصان علاج
تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله و حقنه نرم فائده دارد و طلاها و روغنها گاهی

فساد تخییل در تبهاء گرم موجب اختلاط عقل میشود و لخلخه از صندل و گلاب و آب
کشنیز تر و دو قطره سرکه در شیشه گرفته در پیش دماغ دارند و شیر صورت بر پیش
سر ریزند و یا بهار ابابونه و بنفشه و سبوس گندم در آب جوش کنند و بشویند
و روغن بنفشه یا بادام و یا کدو در بینی مالند و غذای گوشت مرغ
فربه و شوربای چرب سازند و دماغ را بقرص بنفشه که مذکور میگردد
پاک نمایند صفت آن بنفشه خشک مثقالی پوست هلیله درم رب السوس
نیم درم محموده مشوی دانگی کوفته قرص در اول شب یا در وقت سحر
بجلاب بنفشه یا شربت قند آمیخته میل نمایند ۱۲ در بیان سده کبد و سبب
و سبب سده کبد تنگی رگها باریکی عروق بود در اصل خلقت و بسیار است
که بسبب غلظت ماده و تناول غذای غلیظ چیزی در رگها لزج شود و
بحرکت بعد از طعام و حمام و خوردن شراب عقب طعام و بسیار باشد
که سبب سده خوردن آبهای بد شود نوع اول در سده که حادث گردد در کبد
از ماده غلیظ لزج علامت او گرانی در کبد بی درد اگر سده در جانب محدب بود
بول اندک و رقیق باشد و اگر در جانب مقعر بود براز بسیار سفید باشد دیگر آنکه
خون در بدن صاحب سده کم بود و رنگ او مائل بزردی باشد مثل کسی که
یرقان شده و بسیار است که ضیق النفس بود از جهت مشارکت کبد با اعضاء
نفس علاج اگر سده در جانب محدب بود داروهای مدر دهند و اگر حرارت و گرمی
غالب بود مدارات سرد دهند مثل آب کاسنی یا آب لسان الحمل سکنجبین و شربت

سکنجبین بزوری صفت سکنجبین سده بکشاید پوست بیخ کرفس و تخم خرفه
و تخم حماض و تخم خیار نیم کوفته از هر یک برابر بگیرند و در سرکه و گلاب و آب
بجوشانند و بقند قوام آورده میل نمایند و آب کرفس و آب شربت کاسنی
از اینها آمیخته بسکنجبین و بادیان و کرفس و اگر سردی غالب باشد شربت از تخم
کرفس و انیسون و بادیان بسکنجبین عسلی اختیار نمایند صفت آن ماء
الاصول بادیان پوست بیخ کبر از هر یک چهار مثقال انیسون و تخم کرفس
از هر یک دو مثقال گل سرخ و تخم حلبه و پرسیاوشان از هر یک سه مثقال مویز دانه
بیرون کرده پنجاه عدد و انجیر ده عدد بجوشانند و بهفتاد مثقال قند بقوام
آرند و قرص انبرباریس قرص لک و دواء اللک کم فائده دارد و غذای آب نخود و اگر
قوت ضعیف بود گوشت مرغ و گوسپند جوان و مسهل بعد از نضج ماده و مناسب
آن است که مسهل خفیف دهند برین موجب ایارج فیقرا درم غاریقون
بسفایج از هر یک نیم درم انیسون دانگی حب دیگر ایارج فیقرا مثقالی ریوند
نمک هندی از هر یک نیم درم صفت مطبوخی که سده بکشاید و رطوبات دفع
نماید هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال افسنتین و کشوث
و انیسون و زراوند و بسفایج نیم کوفته از هر یک دو مثقال زبیب منقی
پنجاه عدد عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بجوشانند و سیزده مثقال شیرخشت
اختیار نماید و اگر مطبوخ افتیمون دهند و آب جبن و حقنه فائده دارد و بعد از آن
عمل مسهل معجون که مقوی جگر بود مثل خبطیانا و دواء الکرکم و این معجون نفع دارد

پوست بیخ کاسنی و دارچینی از هر یک سه درم افسنتین و انیسون از هر یک دو درم مصطکی
و سرخس از هر یک مثقالی زعفران درم نرم کوفته عسل سه وزن ادویه هر روز مثقالی میل
نماید و غذای گوشت عصافیر فائده دارد و ضماد برین موجب سازند کندر و اشق
و انیسون و زعفران بروغن ناردین یا روغن گل و چربی مرغ و بط سازند و بر
جگر گذارند نوع دوم در سده که از اشیای قابض حادث شود علاج و آن است
که چیزهای مرطب دهند مثل شیر و شکر و خربزه بروغن بادام و شوربای مرغ
فربه و قلیه کدو و انار دهند دیگر سده از جهت عنق رگهای کبدی باشد چیزهای سده
مفتح و شربت بزوری که در وی ریوند باشد و حب ریوند دهند در بیان امراض مثانه و آن
مشتمل بر چند فصل است فصل اول در اورام و این چند نوع است نوع اول که حادث
گردد از خون یا ضربه یا سقطه یا حصاة خسته از گرده در آمدن بمثانه و بجهت الم تنش
علامت او درد شدید و تب و تشنگی و سردی اطراف و نفخهٔ عانه و ورم عظیم بود و حبس بول
و براز و انتفاخ خاصره و عانه و اگر ورم عظیم نبود بیرون آمدن بول قطره قطره و اگر بول در مدت
کم منفجر نگردد مهلک است علاج فصد باسلیق بقدر قوت و اگر ورم نماید از ابتدا
رگ مابض گشایند و ضماد و طلیه یا رادع گذارند چه که عضو عصبانی است اسفنج
یا صوف بروغن بنفشه گرم گذارند و بنفشه و گل خیرو و بابونه و آرد جو و آب عنب الثعلب
و بعد از یک هفته تخم کتان و آرد باقلی بمثلث طلا سازند و ضماد شلغم پخته با آب جند بیدستر
و دواء المسک بموم روغن آمیخته نمایند و آب زن که در وی حلبه و تخم کتان و بابونه و اذخر
و سعد و سنبل جوشانیده باشد و بعد از فصد آب عنب الثعلب که در وی مغز فلوس حل نموده باشند
و حقنهٔ لین فائده دارد و در مجرای قضیب لعاب اسپغول یا شیر عورت چکانند و آب شک
جو یا مغز فلوس تسکین درد میدهد و تا انفجار می نمایند و مثانه را دائم بروغن بنفشه

با اندک روغن بابونه بمالند و شیرهٔ تخم خیارین و خرفه بشربت بنفشه و غذای گوشت
مرغ و ماش مقشر و اسفاناخ نوع دوم در ورم مثانه که از ماده صفرا حادث گردد
علامت او درد شدید و عطش و تب علاج فصد و حقنهٔ لین و ضماد از
رادع در ابتدا مثل آب انگور شفا و تراشهٔ کدو و آب کاسنی و آب حی العالم
و صندلین و مامیثا و بعد از آن محلل از بابونه و اکلیل الملک و غیره اضافه سازند و اگر
درد قوی بود مخدرات استعمال نماید از کاهو و افیون نیم دانگی و زعفران
نیم دانگ بروغن بادام طلا نمایند با خرقه آلوده بردارند و اگر بول محتبس بود
و آب تخم خیارین و آب کدو دهند و بابونه و تخم خرفه نرم کوفته یک مثقال سفوف
فائده مند است و قرص خشخاش بشربت بنفشه و باقی علاج آنست که در نوع
اول مذکور شد نوع سوم در ورم مثانه که حادث گردد از ماده بلغم که از خون
رطب بود علامت او ثقل در مثانه و بدشواری بیرون آمدن بول و ضعف
در ساقها علاج قی و حقنهٔ حاد و نشستن در آبی که در و مرزنجوش
و تمام و بابونه و ورق غار و غیره جوشانیده باشند و شربت بزوری و بعد از
بآب عسل و بآب خیارشنبر و اگر بدشواری بول بیرون آید تخم کرفس با مغز تخم
خربزه و رب السوس و قند بمقدار مثقالی هر روز سفوف سازند و بعد از آن
شربت سکنجبین یا جلاب بنفشه با آب شیر گرم و در مجرای قضیب روغن داودی
بحلل چکانند و غذا اسفیدباج مرغ بریان نوع چهارم در ورم صلب در مثانه
علامت او بدشواری بیرون آمدن بول و براز علاج شربت بزوری بمدرات
پرسیاوشان یا مغز فلوس و روغن بادام و آب زن فائده دارد و ضماد برگرده گذارند
چنانچه در ورم جگر و گرده مذکور شد نوع پنجم در انتفاخ مثانه و این مشابه

هرچند که ورم نیست و حدوث او از بادها که متولد از رطوبت بود علاج شربت
ماء الاصول بانمک روغن بید انجیر واجتناب از آنچه ریاح ازوی متولد گردد و ناف
و عانه را بروغن سوسن یا روغن بان و بابونه که در و جندبیدستر و حلتیت و غالیه
حل کرده باشند بمالند و آب سداب یا شلغم نیز بمالند و ضماد از سداب و پودینه و
شبت و جندبیدستر سازند و پوست خربزه خشک و اگر بول بدشواری اید اندکی
نرم کوفته بقند نفع دارد و در آب زن در آید و اگر رطوبت غالب بود قی متواتر
فائده دارد و از تریاق و سنجرنیا و مثرودیطوس و اکحل نمایند در بیان قروح
مثانه سبب او سحج یعنی جراحت از خلط مراری یا ماسه پخته شود و ریم برون آید
یا بجهت سنگ ریزه که از مثانه برو گذرد و ریش گردد علامت او سوزش بول و برون آمدن
جرک و اشیاء مثل سبوس علاج شربت بنفشه و قرص کاکنج یا شربت خشخاش و اجتناب
از تناولات تیز و شور و بسیار ترش و شیرین و از حرکات قوی و غذای نخود آب و شیر
فائده دارد و در امراض آلات بول منضج خالص آب سیب و آب عسل داده و ریم
بیل نمایند و در احلیل حقنه کنند و اگر ریم بسیار بود خاکستر چوب انجیر یا خاکستر شاه بلوط
یا در مقعد ترکی در آب حرکات دهند و یک شبانه روز بگذارند و صاف نموده از ان آب
دو قطره در احلیل حقنه کنند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت با روغن بادام و روغن
گل فائده دارد و اسپغول بروغن گل و شیر حمار و شیر بز زود تر نفع دارد و شربت
حب الاس و آب غوره و ماء اللحم و آب کشک جو میل نمایند و شیاف ابیض در احلیل
حقنه کنند در بیان جرب مثانه علامت او سوزش بول و درد قوی یا حکه در سوب
مثل سبوس و لاغری بدن و گاهی با بول رطوبتی مثل لعاب و گاهی خون برآید
علاج شربت ماء الاصول و آب کشک جو و فصد باسلیق و حجامت بر پشت و چهار بند

و شیرهٔ خرفه و تخم خیارین با شربت خشخاش و بنفشه و بنادق بزوری بگلاب و در احلیل
لعاب تخم آبی و شیر عورت و روغن بادام و روغن نیلوفر و شیاف ابیض حقنه کنند و گاه
قی نمایند و آب عسل و شیرهٔ تخم خیارین و طبیخ حلبه بعسل و شبت فائده دارد و
غذای پاچه و نخود آب چربی و هریسه بگوشت مرغ و تخم مرغ نیم پخته و برنج
و شیر شکر و مرغ و نشاستهٔ گندم و روغن بادام و بنفشه بادام نفع دارد در بیان بسته
شدن خون در مثانه بطبیعه یا سقطه و غیره علامت او سردی اطراف و صغر
نبض و عرق سرد و غشی علاج شربت سکنجبین بزوری با آب عسل یا خاکستر چوب
انجیر و پنیر مایهٔ خرگوش مقدار دانگی با آب شبت و خشک بجوشانند یا با آب نخود سیاه یا خاکستر
رز یا خاکستر چوب انجیر و بدل آن شربت سکنجبین بزوری با آب امیخته و بعد از
طعام آب سداب و آب ترب و پودینه بجوشانند و در آب در آیند و در حمام زمان
طویل توقف نمایند تا عرق بسیار آید و مثانه را بروغن بابونه و روغن ترب و شبت و غیره
چرب سازند و آبیکه در و سداب جوشانیده باشند شیر گرم بر مثانه ریزند و غذای نخود
آب سیاه و دار چینی در آب مرغ و بعد از ان داروئیکه سنگ مثانه برون آورد میل نماید
در بیان درد مثانه و این چند نوع است نوع اول که از سبب ریاح مثانه شود و سو
بجهت خوردن غذاهای بادناک علامت او درد مثانه علاج شربت بزوری
و سکنجبین و شربت ماء الاصول بروغن بید انجیر و در مثانه روغن سداب که در و
فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند بمالند و در احلیل حقنه کنند و ضماد از سداب و پودینه
و شبت و خبازی و غیره سازند و غذای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند مطبخه سازند
و شراب کهنه گفته اند و عسل و مثلث فائده دارد و دیگر درد مثانه از جهت ورم او میباشد

وازجهت قروح آن و از سبب جرب مثانه درد میشود دیگر درد مثانه بطریقه بحران
که بول را از راه مثانه بیرانند علاج آن است که مدرات ادرار نمایند نوع دوم درد مثانه
که از سوء مزاج گرم بود علامت آن درد در موضع مثانه و تشنگی و گزیدن بول
مجاری را و زردی آن علاج شیره خرفه و شیره از تخم خیارین و شربت از خشخاش
و نبادق بزوری بدین شربت ها و آب کدو و شربت سکنجبین فائده دارد و ضماد زرد
از آب حی العالم و آب انگور شعلب و در آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و تخم خرفه و عنب
الثعلب جوشانیده باشند در آیند و در مثانه روغن بنفشه و نیلوفر و کدو مالند و در
احلیل چکانند و غذا قلیه اسفاناج و زرده تخم مرغ با آب انار یا قلیه خیار و از
غذاهای گرم اجتناب نمایند نوع سوم درد سوء مزاج مثانه که از جهت
سردی شود سبب آن خوردن اشربه و ادویه سرد و غیره بود علامت او سفیدی
بول علاج گلقند عسلی و اطریفل صغیر و تریاق و خوردن مدرات و انجیر و مویز فائده
دارد و روغن سوسن و روغن نرگس و فرفیون در مثانه مالند و آب شیر گرم ریختن
بر مثانه و در آبزن در آیند که بابونه و قیصوم و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه
جوشانیده باشند و غذا نخود آب و مطبخه گوشت کبوتر بچه میل نمایند در بیان
سنگ و ریگ مثانه این علتی است که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا هنگام بلوغ و مردم
فربه را در گرده افتد و مردم لاغر را در مثانه واقع گردد و عورت را سنگ در مثانه افتد
و سبب تولد سنگ در جمله رطوبت لزج است که از طعام غلیظ تولد کند علامت او
آنکه بول سفید و رقیق در صافی بود و رسوب خاکستر گون سفید و رسوب گرده
زرد یا سرخ باشد و فرق این است که هرگاه که در گرده و سفول ران بود پس ساکن شود
نشان آن بود که سنگ بمثانه فرود آید و سنگ مثانه درد نکند مگر آنکه در بیخ مثانه افتد

بول را باز دارد و خداوند سنگ مثانه پیوسته دست بقضیب خویش می برد علاج
مثانه هما طریقه علاج سنگ گرده نمایند اینجا ادویه قوی بکار دارند
مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و معجون شبت که سنگ و ریگ از مثانه
بریزد صفت روغن عقرب که فائده دارد در خایه مالند و در احلیل چکانند
و در مقعد بردارند زراوند و بیخ جرج و حبطیانا و سعد و پوست بیخ کبر از هر یک
اوقیه بگیرند کوفته یک رطل روغن بادام تلخ بر وی ریخته یک هفته در آفتاب
بگذارند بعد از آن صاف نموده عقرب دو هفته در وی گذارند و با آفتاب نهند
پس صاف نمایند بعد از آن استعمال نمایند و اگر بز کوهی و بز خانه گشته
و خون او خشک نموده در حمام میل نمایند نفع کلی گفته اند و خاکستر عقرب مقدار
نیم دانگ تا یک دانگ با آب راسن یا بدین آب صفت آن پرسیاوشان که
درم بجوشانند و با آب آن اختیار نمایند صفت خاکستر عقرب که سنگ بریزاند
عقرب را در دیگ آهنی سر پوشیده در تنوری که بسیار گرم نبود شش ساعت
بگذارند بعد از آن بیرون آرند بکار برند زجاج سوخته مقدار دو دانگ نفع
گفته اند و اگر زجاج سوخته با کندش دو درم و وزر یک نیم درم با شراب یا ترب میل نمایند
و خولنجان و سیاه دانه از هر یک دو درم با لعل یا آب ترب یا آب گرم فائده دارد
و اگر سردی غالب بود شافه یا حقنه بروغن ناردین یا نفط سفید یا آب سداب یا
روغن عقرب یا آب بادیان و آب چقندر نماید حبی که سنگ و ریگ از مثانه
بریزاند حب بلسان و تخم ترب و پوست بیخ کبر و بادام تلخ و حب الغار
و اذخر سعد و سنبل قردمانا و اشق و مرد سکبینج و مغز تخم
خربزه و مقل و فلفل و سلیخه و دار فلفل و زراوند دحرج و حبطیانا و اسارون و دیگر

اجزا برابر نرم کوفته بروغن بنفشه حب سازند شربت دو درم بود و این شربت
نفع دارد و تخم کرفس و بادیان و پرسیاوشان را بجوشانند و بقند میل نمایند
و آب خیار و صمغ عربی و بادام و حجر الیهود با آب بادیان و آب ترب و آب
کرفس و آب نخود سیاه یا با آب پودینه بری فائده دارد باقی علاج از خلاصه کلی
جویند در بیان سوزش بول و این چند نوع است نوع اول سوزش بول که
بسبب گزیدن یا بجهت جراحت و سنگ مثانه و گرده شود علاج او آنست
که مذکور شده نوع دوم سوزش بول که بسبب حدت و بورقیت شود
علامت او گرمی مزاج و قاروره رنگین و استعمال ادویه و اغذیه گرم باشد
علاج اگر بول بسیار رنگین بود قی با آب کشنیز جو و فصد باسلیق اگر مانعی نباشد
یا حجامت پی پشت و شربت بنفشه یا لعاب اسپغول و بنادق بزوری
یا شربت خشخاش و آب کشنیز جو و روغن بادام در محل خواب دو درم روغن
گل با دو درم اسپغول یا تخم ریحان با آب انارین و شربت کاکنج نفع کلی دارد
و از چیزهای شور و ترش و تیز اجتناب نمایند و جماع ضرر تمام دارد و غذا
اسفاناج بگوشت مرغ و زرده تخم مرغ و پالوده از نشاسته و روغن بادام
و تخم خشخاش و در احلیل شیاف ابیض بشیر عدد حل کرده یا روغن گل بادام
آمیخته نمایند چکانند صفت بنادق بزور تخم خیارین تخم کدو و تخم خرفه
و تخم خشخاش از هر یک نیم درم نشاسته کتیرا رب السوس از هر یک مثقال
بزر البنج مثقال تخم خربزه کندر صمغ عربی خون سیاوشان از هر یک شش مثقال

تخم کرفس دو درم گل ارمنی دو درم شربتی مثقال تا دو درم میل نمایند ایام
علاج سوزش بول که اگر دیر مانده بود منجر بقروح مثانه و قروح احلیل
میشود دوای دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم کدو و مغز بادام شیرین
مقشر و کتیرا و نشاسته و رب السوس و گل ارمنی و خشخاش همه را نرم کرده مقدار دو
مثقال بشربت بنفشه میل نمایند و غذای گوشت مرغ و نخود آب و گوشت بزغاله و اگر
درد عظیم بود اندکی افیون و بزر البنج مخلوط نمایند در بیان احتباس بول که آنرا
اسر و عسر گویند که ابتدا اسر و عسر گویند یعنی گرفتگی و دشواری بول و این چند نوع است
نوع اول درد دشواری بول که از جهت استرخای عضله که عاصرت مثانه را
یعنی گوشت پاره که او سخت نمی شود و پیشاب بیرون می آید و علامت او آنست
که صاحب او با آسانی بول نکند و هرگاه دست بر مثانه او گذارند بی زحمت بول
بیرون می آید علاج آنست که معجونهای گرم مثل سنجرنیا و تریاق کبیر و معجون
مادة الحیوة و مثرودیطوس یا آنکه دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بزباز از
هر یک برابر بگیرند و بعسل بسازند یا نیم کوفته نموده بجوشانند و آب آنرا با مصطگی
میل نمایند و بر مثانه از ان آب گذارند و مثانه را بروغن ناردین و روغن قسط بمالند
و اگر جندبیدستر و فرفیون در این روغن آمیزند نفع کلی دارد نوع دوم در احتباس
بول که از جهت گوشت زیادتی که در مجرای بول شده باشد علامت او آنست
که بعد از قروح واقع شود و ثقلی در مثانه و در عانه و دردی بود علاج آنست
که در آب زن در آیند و ضمادهای ملین از بنفشه و خطمی و بابونه بچربی مرغ و بط
گذارند و روغنها بمالند دیگر دشواری بول از جهت ورم گرده و مثانه و پشت و بسته
خون و چرک در مجرای بول و بواسطه ریاح غلیظ در مثانه حبس بول میشود

و اسهال [illegible] و علاج [illegible] نفع دارد [illegible] از [illegible]
نشت [illegible] باشد در مجاری بول که از مثانه بقضیب می آید و موجب [illegible]
[illegible] علامت او آنست که [illegible] شیاف [illegible] خورده باشد و در [illegible]
اوقات گذاشته و بول کم [illegible] بود علاج قی و حقنه و شربت [illegible]
خوردن [illegible] حقنه و روغنها مالیدن و اطلیه [illegible]
[illegible] گرده [illegible] یا گرم یا [illegible]
و قی دکه در بسته شدن مثانه مذکور شد نفع دارد و خوردن آب کرفس و آب
تر [illegible] روغن بادام و اگر در آبزن نشیند فایده آن بیشتر است و روغن قسط
و روغن عقرب مالیدن و حقنه [illegible] در اطلیه فایده کلی دارد و مجرب است دیگر
احتباس [illegible] ولذع [illegible] بول حادث میشود و سبب [illegible]
و علامت [illegible]
[illegible] بول بیرون آید علاج شربت [illegible]
و اسهال نوع [illegible] بول [illegible] آب [illegible]
و ضعف [illegible] ساخته قوت [illegible] مبلغ الله این را قوت گرفته علامت او
حبس بول از جهت کثرت شغل و غیره علاج شربت بزوری [illegible] آوردن بول
یا [illegible] آید و آبزن [illegible]
و قسط مالیدن [illegible]
[illegible]
آنست [illegible] نوع پنجم
در دشواری بول که از ضربه که بر پشت مثانه واقع گردد علامت او آنست که قوت
[illegible] علاج فصد باسلیق و تریاق کبیر

و شرو دیلطوس و استعمال قاثاطیر و قاثاطیر آنست اینچ که چیزی است برابر و جوف گذارند و
سر آن را اگر نه جهن [illegible] بکشند تا آب پیش که بسته شده برون آید و در آبی که در وی بابونه
و بنفشه و اکلیل الملک و پودینه و شبت و تخم بادران و سبوس گندم جوشانیده باشند
در آیند و غیره و موضع ضربه را علاج نماید و روغنها مالند نوع ششم حبس
که از جهت حرارت شدید چنانچه در تبهای گرم و غیره میشود علامت او حبس
بول و التهاب و بول اندک بیرون نیاید و اگر بسیار بود با آسانی بیرون آید
علاج تدبیر [illegible] روغن بنفشه و شبت و روغن خشک و آبزن از بنفشه
و غیره و بابونه سازند و آب گرم بر مثانه ریزند دیگر حبس بول از تشنج مثانه
میشود علاج تشنج نمایند دیگر سبب آنکه حقنه بالا رفته دشواری بول میشود
علاج آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی نوع هفتم در دشواری بول که از حبس
مثانه بسبب ضعف او شود از سوء مزاج علامت او آنست که [illegible] بول
بول علاج قی نمایند اگر [illegible] امتلا بود و بر مثانه روغن یاسمین و سوسن و نرگس
و زعفران و روغن بلسان بمالند و قی و [illegible] خوشبو گذارند و تریاق کبیر و سنجرنیا و
معجون [illegible] الحیوة و ماء الاصول بروغن بید انجیر دیگر دشواری بول از جهت
ورم مثانه و رحم و روده مستقیم و ریاح غلیظ میباشد علاج مدرات بول
و این معجون [illegible] و سلیخه و سعد و دارچینی و حب بلسان و اسارون و تخم کتان
و بلادر و خرنوب و افسنتین و پودینه و انیسون و کرویا و تخم کرفس و جوانی و تخم زردک
و تخم شلغم و تخم سیاه از هر یک برابر بگیرند و بوزن آب [illegible] عسل [illegible] سازند

شربتی دو درم بود و اگر سرطان سوخته دو درم بعسل میل نمایند بول را برآید و مغز
تخم کدو و مغز بزره با قند ده درم میل نمایند و آبزن که در وی برگ کرنب و اقحوان
جوشانیده باشند در آیند و اگر امر صعب گردد در احلیل آب خنک و بوره چکانند و دواسیکه
که بول را براند تخم خربزه ده درم و تخم کرفس سه درم رزیانج دو درم قند بوزن تا مجموع
شربت دو مثقال پیش از طعام و یکمثقال بعد از دو ساعت میل نمایند و غذا
نخود آب که در وی زردک و شلغم و پیاز باشد و از دواهائیکه [illegible] مثل حب الآس
و آبی و بادام و حب الخضرا و خیار و کاهو فائده دارد [illegible]
نوع دوم از انواع تقطیر البول که از جهت حدت و تیزی سوزش شود
علامت او سوزش و زردی بول و با تقطیر و حرقت و از کثرت جماع و
اغذیه و ادویه گرم و تعب و ریاضت و بیشتر جوانان را در زمان گرم و
کسیکه مزاج گرم داشته باشند واقع گردد علاج شیره خرفه و شیره تخم خیارین
و ماسک البول سرد و شربت بنفشه و شربت خشخاش تنها یا با خوردن آب کدو
بلعاب [illegible] و اسپغول و بنادق فائده دارد و حمام [illegible] نفع دارد و غذای گوشت
مرغ با آب انارین و سماق نوع سوم تقطیر البول که از جهت ضعف جرم
مثانه و سردی مزاج و ضعف قوت ماسکه شود علامات [illegible]
سفید [illegible] و گاهی بی اختیار بیرون آید علاج معجونهای گرم
مثل [illegible] کبیر و صغیر [illegible] شاه بلوط [illegible] و حب الآس و زیره [illegible]
[illegible] ماسک البول گرم نفع دارد [illegible]
[illegible] مثقال کشنیز خشک و گل ارمنی و صمغ عربی

از هر یک هفت مثقال دو درم صباح و دو درم شام اختیار نمایند ماسک البول دیگر
[illegible] از هر یک [illegible] سعد و قرفه و خولنجان [illegible] و کبر [illegible]
آمیخته هر روز مثقالی سفوف سازند و شونیز و تخم [illegible] فائده دارد و روغن [illegible]
[illegible] فائده دارد [illegible] و روغن زنبق و روغن بادام [illegible]
و روغن جوز فائده مندست و نخود آب که در وی ادویه گرم باشد و زیره و پیاز گندنا و مویز و اطریفل
کبیر و صغیر [illegible] نفع دارد و گاهی تقطیر بول از جهت [illegible] اگر [illegible] عسر البول
نماید [illegible] که بغیر
اراده از جهت سردی مثانه و سستی عضله بود [illegible] و بیرون آمدن او
بغیر اراده و بی سوزش علاج ادویه گرم مثل [illegible] سعد و خولنجان از هر یک دو مثقال بلیله
و با دو مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال بود و اطریفل کبیر و صغیر و ماسک البول گرم [illegible]
[illegible] سعد و خولنجان و قرفه و [illegible] از هر یک برابر گیرند و بعسل [illegible]
شربتی سه درم صباح و سه درم شام میل نمایند و شراب مثلث گفته اند فائده دارد و آب
نخود [illegible] بود و معجونهای گرم و [illegible] در سلس البول نفع دارد و [illegible]
[illegible] و گوشت [illegible] بریان [illegible]
[illegible] و تخم شبت دو جزو و از تخم کرفس یک جزو شربتی مثقالی فائده [illegible]
[illegible] بریان کرده [illegible] مجرب است وقتی در آب [illegible]
[illegible] خوردن و طلا کردن و [illegible] بابونه و شبت [illegible]
و مصطکی و سعد و بلیله سیاه بقند سفوف سازند و غذا گوشت بریان ساخته [illegible]
[illegible]
یار باطات
مثانه سست گردد از این سبب قادر نباشد بر ضبط بول علامت او [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
گذارند دیگر سلس البول از کثرت شرب شراب و ادویه مدر شود علاج منع آنها نمایند
و ماسک البول میل نمایند دیگر بجهت ورم [illegible] که از زحمت [illegible] مثانه ورم رسد سلس البول

میشود علامت [illegible] و رفع ورم نماید و غذاهای محلل مانند [illegible] اگر بسبب حرارت مزاج
[illegible] واقع گردد علامت [illegible] از چیزهای گرم و [illegible] بول علاج قرص طباشیر
و قرصی که از گل ارمنی که از گلنار [illegible] و طباشیر و گلنار و تخم خرفه و تخم کاهو ساخته باشند
کشنیز را در سرکه گذارند و [illegible] ده شاه بلوط و کهربا و عدس مقشر از هر یک ده درم قرص
ببندند [illegible] سفوف سازند [illegible] اگر بسبب [illegible] باشد [illegible] بیشتر
این مرض کودکان را از جهت رطوبت مزاج ایشان واقع گردد علاج آنست که از
[illegible] سازند با آهستگی و گلقند عسل و [illegible] نمایند عذبه و کندر و رب السوس
از هر یک پنج مثقال تا چهل مثقال [illegible] سازند [illegible] کیموس کودک باشد
[illegible] میل نمایند علاج نوع اول از سلس البول [illegible]
[illegible] که و فرفیون آمیخته باشد بمالند و عود و مصطکی و خوردن شراب کهنه و مثل
اندکی گفته اند فائده دارد و قلیه خشک [illegible] باشد و منع از [illegible] و خوردن
آب [illegible] بول دم [illegible] نوع اول که از جهت [illegible] شده
[illegible] یا شق [illegible] عروق [illegible] شود علامت آنست که اگر انتفاخ بود
اندکی آید و اگر از جهت انشقاق شود بسیار آید و از ضربه [illegible] گردد و از خوردن دوای
تیز و طعام گرم واقع گردد علاج فصد باسلیق و فصد صافن و شربت عناب بکشند
خشک و شربت خشخاش و ریواج و کاکنج و قرص کهربا و قرص ثلث الدم میل نمایند و بر
عانه [illegible] و اگر بسبب [illegible] دم بود علاج [illegible] نمایند و ضماد از گل
ارمنی و اقاقیا و صندل و گل سرخ و حی العالم نمایند و آب سرد [illegible] ریزند نوع
دوم [illegible] بول دم که از ضعف گرده و ضعف کبد شود علامت او آنست که بول
[illegible] بسان آب گوشت که شسته باشند آنکه از ضعف گرده بود [illegible] غلیظ
[illegible] مایل بسرخی و رقیق بود [illegible] علاج آنست که [illegible]
[illegible] دیگر بول دم از [illegible] خورده شده عروق که [illegible] شود ++

علامت او آنست که اندک اندک آید و [illegible] و با حرکت بود علاج قرص [illegible] گرده [illegible]
و گل ارمنی و قرص کاکنج [illegible] بود خون [illegible] آید و
[illegible] با خون و در اعضا [illegible] الم [illegible] که از فساد [illegible] مثانه آید اندک
بود و [illegible] که از فساد جگر گرده [illegible] بود و در همه اقسام [illegible] گل ارمنی و قرص طباشیر
فائده دارد باقی علاج قرحه گرده و مثانه دیگر [illegible] ١٢ فائده [illegible] اصطلاح [illegible]
[illegible] بدن یا از عضو [illegible] اقسام است شموم ١ — لفافه ٢ —
نفوخ ٣ — سعوط ٤ — وجور ٥ — سنون ٦ — قطور ٧ — لطول ٨ — سکوب ٩ —
انکباب ١٠ — کماد ١١ — تدهین ١٢ — تمریخ ١٣ — کحل ١٤ — برود ١٥ — ذرور ١٦ — بخار ١٧ —
طلا ١٨ — [illegible] ١٩ — حقنه ٢٠ — فتیله ٢١ — شیافه ٢٢ — حمول ٢٣ — فرزجه ٢٤ — آبزن ٢٥ —
پاشویه ٢٦ — و در بینی معنی هر یک گفته اید ١٢ شموم آنچه ببویند خشک یا تر [illegible]
[illegible] از آن جمله است لیکن [illegible] آنرا [illegible] ادویه [illegible] گویند عام
که استعمال اینها در بینی عند الحاجت باشمام بود یا به تسعیط و درین شرط است که اگر ماده کثیر بود
قبل از تنقیه عام نشاید کرد چنانچه مصنف [illegible] بدان در [illegible] تقریح [illegible]
هم از این قبیل است و آنرا [illegible] در آخر [illegible] بحث [illegible] فائده ذکر [illegible]
خواهد شد ١٢ لخلخه آنکه [illegible] رقیق خوشبودار در شیشه نهند و ببویند ١٢ [illegible]
در تقویت مزاج دماغ [illegible] و اکثر استعمال [illegible] میکنند [illegible]
نفوخ آنچه در بینی دمند ١٢ بدان که اکثر استعمال نفوخ [illegible] است یعنی [illegible]
اندا[illegible] تا [illegible] بلا انتشار ١٢ سعوط آنچه در بینی چکانند
وجور آنکه در حلق چکانند ١٢ بدانکه استعمال وجور بیشتر در امراض دماغی است ١٢
سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند ١٢ قطور آنچه در گوش و دیگر شقها چکانند ١٢

بدان ... که فتیله در گوش استعمال کنند واجب است که نیم گرم باشد ۱۲ **نطول**
آنچه که از مائعات بر عضو یا بدن ریزند از فاصله بی توقف و گاهی بر آبزن و اطبا نیز
اطلاق کنند ۱۲ مائع هر چیز سائل را گویند چون سرکه و شراب ۱۲ **سکوب** آنکه چیزی مایع
از فاصله بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند ۱۲ بدانکه جایکه می برند
که عضو معلول را تاب ... نبود یا ... باشد و متحمل ... نباشد همچنین
... بجای نطول وقت احتیاج بجز سکوب نباید کرد زیرا که النطول قوی التحلیل است ... اعضا
مناسب نیست ۱۲ **انکباب** بخار آب گرم ببدن رسانیدن خود را بجامه پیچیده ...
چنانکه متعارف است که برای آوردن عرق میکنند یا بخار ادویه بکوش رسانیدن ۱۲ استحمام
که آنجا که جهت درد گوش انکباب کنند باید که ... ادویه مطبوخه نهاده گوش
... را آن نهند و در بینی احتیاج جامه پیچیدن نیست ۱۲ **اکماد** آنکه چیزی گرم بر عضو نهند
و چون سرد شود باز گرم نموده ... خواه آنچیز خشک بود خواه رطوبت ناک ۱۲
بدانکه در ابدان یابس و هوائی یابس تکمید رطب اعلی افضل است و از ابدان رطب و هوائی
رطب تکمید یابس اولی تر است ۱۲ الفرق ۱۲ **تدهین** و این را ... نیز نامند آنکه روغن مالند ۱۲
۱۳ **تمریخ** آنکه چیزی تر ببدن بمالند ۱۲ **حقنه** آنکه چیزی سائل در محقنه انداخته در روده
رسانند از دبر و در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف است ۱۲ پوشیده
نماند که حقنه عمده ترین تدابیر است در معالجات خصوص آنجا که در تسرب دوا مانعی بود
یا وصول آن بامعا یا رحم ... قوت مطلوب باشد ۱۲ **شیافه** آنچه که در ادویه ساخته
در دبر یا در قبل بر دارند یا آب سائیده در چشم کشند ۱۲ یعنی ادویه چند کوفته و باهم آمیخته
... از ساخته ... مثل ... دیگر ... بکار برند و شیافه ...
که جهت قولنج بکار برند باید که طول وی ... انگشت ... محتمل باشد تا جوف
اثر ... ۱۲ و همچنین است در مفرح القلوب ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲

فتیله آنکه در از ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت درآرند
حمول آنکه لته را با ادویه آلوده در قبل یا در دبر بر دارند ۱۲ **فرزجه** حمولیکه مخصوص بفرج
زن باشد ۱۲ **کحل** آنکه ... در چشم کشند ۱۲ **برود** ادویه سرد که آنها را ترتیب کرده باشند
و بچشم استعمال نمایند ۱۲ **ذرور** ادویه خشک را سائیده و در چشم یا بر جراحت پاشند
بخور آنکه ادویه را بر ... رسد یا ... آن ... بطریق مخصوص
مثلا اگر ... و در مقعد ...
القا ... که در وسط آن سوراخ نموده باشند بر کرسی ... سازند و مریض را
بنهج بر القا ... که سوراخ آن محاذی رحم یا مقعد مریض بود که دود
مرتفع به محل مقصود در رسد ۱۲ **ضماد** آنکه چیزی تر ... باشد بر بدن گذارند ۱۲
خواه آنرا العصابه ببندند یا نه لیکن افضل در او بستن است جهت ... دوا از زوال
طلا آنکه چیزی تر که تنک باشد بر بدن گذارند ۱۲ و عام است که آنچیز بر پارچه نهاده
بر عضو نهند یا بدون پارچه بر عضو بمالند ۱۲ **آبزن** آبیکه ... ادویه پخته باشند
در ظرف کلان ... و بیمار را در آن نشانند ۱۲ **پاشویه** آنکه در آب گرم یا در آب
... مثل خطمی گل بنفشه ... کنند ...
... **در بیان سده مجرای قضیب** و سببش ... بود ...
آید ... علاجش فصد ... خیره خرزه و تخم خرپزه ...
دادن و اسپغول بروغن ... و بادام بر قضیب نهادن و چون ... شیافه
ابیض بروغن گل ... در احلیل و اگر ... بود ...
... آمیزند و اگر ... باشد که بچکید در احلیل ...

در بول خلط ظاهر شود و علاجش در دارد دانست **صفت** دوا چون انیسون و تخم کدو و تخم کرفس و تخم خربزه و طلیون و بادیان و مانند آن بنوشند طلب آید و بطبیخ مرغیات چون بابونه و اکلیل و برنجاسف و مرزنجوش و قونیج تنطیل کردن و در بن طبیخ روغن بابونه قدری آمیخته درق نمودن را احلیل **صفت زرق** و آن انبوبه است که از نقره و از ریزه بسازند و در احلیل نهاده و آب ادویه در وی اندازند میل دیگر در بیمه ارند تا آب مذکور بنهایت قضیب فرو ترسد و اگر شوالول لبود بول بعسر برآید بی حرقت بی خروج بلغم در بول **علاج** اگر شوالول بی رنج قرت بود جبر و سپید از زیر برد فن گل بچکاند و اگر قوی الوجع باشد علاج عافی و جی مست پرداز زند ۱۲ **در بیان جلاب و غیره** زنجبیل تربد سفید

۳ ماشه ۱۰ ماشه

نمک سفید لستامکی برگ گل سرخ ترنجبین لسه اول را کوفته و بیخته اگر
۱۰ ماشه ۲ توله ۱ توله ۳ توله

نمک سفید کوفته و بیخته و سه آخر در آب بجوشانند تا که یک پاو آب بماند و بنوشند

جلاب که در تنقیه **بلغم مفید است** غیقر تربد سفید سقمونیا مشوی
۱ درم نیم درم نیم درم

اسطوخودوس تخم خنظل جمله یک شربتی است
نیم درم ۳ درم

جلاب برای اخروج بلغم تربد سفید زنجبیل نمک سفید
سه درم یک درم نیم درم

هر سه کوفته و بیخته مگر نمک کوفته غیر بیخته دوا اول را بروغن بادام چرب کرده پس از کوفتن و بیختن جلاب کرده

لستامکی بلیله زرد تمر هندی گاوزبان بادیان برگ گل سرخ گل بنفشه
۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله

سفوف برای قوت معده **مجربست**

دارچینی بادیان مصطگی قاقله کبار نبات هر پنج را کوفته و بیخته بعد طعام بخورند مرد کلان از دو سه ماشه و طفل از یک ماشه نافع است **سفوف** **اشتها آورد و قبض کشا** هلیله بلیله چنبه سنامکی نمک سنگ هر پنج مساوی کوفته و بیخته سفوف سازند بکار برند **سفوف اشتها آور و دوقی کننده امیال** سماق آمله اجوائن زنجبیل تج فلفل دراز فلفل گرد قاقله زیره ایرانی قرنفل جمله برابر کوفته و بیخته دو چند آن نبات آمیخته هر صباح نهار از یک کف دست تناول نمایند که دفع ریاح کرده اشتهای آورد **سفوف برای کلوله شکم و آروغ و اشتها آور** نمک سیاه و پیپل و مرچ و سونطه و زیره سیاه دانه واجود و انگوزه بریان جمله مساوی بسایند قبل از طعام و بعد از طعام بخورند باد گوله دفع کند و آروغ بسیار باز دارد و اشتها آورد **دیگر سفوف باشتها آورد و آروغ باز دارد** **دیگر نمک** که او [illegible] سازند [illegible] با آب بخورند باد کرده [illegible] کنند

سفوف که نفخه و شکم را دفع کند و شکم را نافعست زرنباد که بهندی زرکچور گویند کوفته بیخته بقدر نخود حبها سازند و آمله کوفته بیخته یک کف دست وقت صبح با آب بخورند بعده سه چهار گهری گذشته دو حب دیگر خورند و همین ساعت بفاصله سه چهار گهری دو حب خورده شود چنانچه در تمام روز شش از راه و یا بیست حب خورده شود و قدری سبزی مداومت کند نفع کلی دهند سفوف که اشتها آرد و الایش بسیار برآورد بلیله بلیله آمله نمک سیاه سنای مکی هر یک برابر گرفته کوفته و بیخته با آب لیموی کاغذی حب سازند و بوقت حاجت مقدار یک توله یا کم و زیاده با آب گرم وقت خواب بخورند سفوف یکه اسهال و پیچش دفع کند بلیله کلان زنجبیل و بادیان تخم هر یک بریان کرده با چمچه‌ای هر یک مساوی گرفته کوفته و بیخته بقدر حاجت بدهند اسهال و پیچش دفع کند و ماده را که در شکم بود تحلیل نماید و اگر زردی بلیله کلان بلیله زنگی انداز نه بهتر عمل کند و این را نیز قدری در روغن بریان کرده باید آمیخته و شکر نیز ضم باید کرد و بلیله زنگی یان با شکر در دفع پیچش و فوائد مجربست فصل در بیان نسیان که دفع شود با آن معطار وشا و ناشته بخورند حفظ بیفزاید سعد و زنجبیل هر یک دو درم کوفته و بیخته با مویز دانه برون کرده لبرشته و هر روز دو درم بخورند دیگر پسته مقشر و مویز دانه برون کرده لبرشته هم برابر کوفته دو مثقال خورده شود بعد لزوم ریاضت و قلت غذا

و پرهیز هرچه بشود یادگرد و ابن جوزی از امام شافعی رضی الله عنه مداومت داشته دیگر علاج نسیان و تیزی ذهن دو فا اگر سه درم بلادر هر روز بخورند جهت نسیان بغایت مفید است و جمیع علل بارده دماغی را نافع است دیگر اگر یک درم دار چینی هر روز تناول نمایند نسیان را دور و ذهن را تیز کند دیگر اگر دو درم زنجبیل هر روز تناول نمایند حفظ بیفزاید زنجبیل و سعتر که بخورد بلغم از سر ببرد آرد زنجبیل بقدر دو درم همیشه خوردن باد غلیظ از شکم دور کند زنجبیل و شکر هر دو را خلط کنند و بقدر معروف بخورد شکم را بسیار نرم کند استعاره بعاریت خواستن در ضوابط عظیم نوشته که استعاره در لغت بعاریت گرفتن چیزی ست و در اصطلاح شعرا مجاز را نامند و آنرا اضافت مجازی و اضافت بالاستعاره خوانند چنانکه سر هوش و قدم فکر که هوش و فکر را شخص فرض کرده برای او سر و قدم مقرر نموده و در رساله عبدالواسع نیز همین است و صاحب مجمع الصنائع نوشته که استعاره عبارت از آنست که لفظی را که معنی حقیقی داشته باشد منتقل باشد در آن لفظ را از معنی حقیقی آن نقل کرده بر چیزی دیگر به سبیل عاریت استعمال نماید از جهت مشابهت که میان این هر دو است چنانچه لفظ نرگس و آهو بجای چشم آورند و سنبل بجای زلف

و نیز بجای فتنه گفتن مثال دیگر از حدیث نبوی (ص) الفتنة نائمة لعن
الله علی من ایقظها خواب و بیداری برای لفظ فتنه استعاره واقع
شده و مثال در فارسی بیت چشم دولت ز سواد قلمت گشته بیدار ÷
باغ دانش ز سحاب کرمت گشته نضیر ÷ و بعضی از محققین این فن
چنین تصریح کرده اند که استعاره قسمی از مجاز است و مجاز آنرا گویند که
لفظ را در غیر معنی اصلی حقیقی او بیک گونه علاقه مناسبتی استعمال
کنند اگر فیما بین علاقه امری است سوای تشبیه مثل سببیت و لزومیت یا جزئیت
مجاز مرسل نامند و اگر علاقه تشبیه است آنرا استعاره میگویند و حاصل
استعاره آنست که مشبه را عین مشبه به ادعا نمایند اگر مشبه را ترک
و مشبه به را مذکور سازند آنرا استعاره بالتصریح نامند چنانچه درین بیت
اسعدی بیت مه مشکین مشک سا و شکر من فروش + دو نرگس کمان کش
دو گل در مه پوش + و اگر مشبه به را ترک کنند و مشبه را مذکور سازند
آنرا استعاره بالکنایه خوانند و استعاره مکنیه نیز گویند و بدان که گاهی
استعاره محسوس برای شیء محسوس باشد بوجه حسی او یا بوجه
عقلی او و گاهی استعاره شیء معقول معقول باشد و گاهی استعاره
محسوس برای شیء معقول باشد و گاهی استعارهٔ معقول برای شیء
محسوس باشد

بدانکه تقسیم باعتبار لفظ مستعار بر دو قسم است اصلیه و تبعیه اصلیه آنست
که لفظ مستعار اسم جنس باشد مثل استعاره اسد برای مرد شجاع و استعاره
گل برای رخ و سرو برای قد و شمع برای چهره و استعاره تبعیه آنست
که لفظ مستعار فعل یا شبه فعل یا حرف باشد بدین حیثیت که آن شیء را جمیع معنی
مصدر آن باشد چنانکه درین بیت مشتاب و بخون ما آغشته +
در خیالات بیهوده بکشتن + تمسک کردن را با ... استعاره کرده
دامن را بگریختن و درین بیت بیت + دهن مملکت بخنده و خوش +
تا تیغ تو نگرید زار + چکیدن خون تیغ را بگریستن استعاره کرده
اما تقسیم استعاره باعتبار تجرید و ترشیح بر سه نوع است اول استعاره
مطلقه و آن چنانست که چیزی از ملایمات و صفات مستعار له
و مستعار منه در آن مذکور نباشد چنانکه درین بیت عبد الواسع
جبلی بیت شگوفه بر سر شاخ است همچون عارض جانان + بنفشه
بر لب جوی است چون جراره دلبر + زلف را بعقرب جراره استعاره
نموده و مناسبات مستعار له و مستعار منه هیچکدام مذکور نساخت
نوع دوم استعاره مجرده استعاره و آن چنانست که صفات و ملایمات
مستعار له ذکر کنند فقط چنانکه درین بیت فردوسی بیت بناخن زده
بافت آن مشکناب + در آورد بخت از گوشه آفتاب + زلف را بزره
استعاره نموده و لفظ ناخن و مشکناب و آوردن از ملایمات مستعار له است

یعنی زلف و درین بیت خاقانی بیت از شورش آه من همه شب بادام او
دوشش ناغنوده + چشم را ببادام استعاره نموده و لفظ غنوده را که
از ملائمات چشم است مذکور ساخت نوع سوم استعاره مرشحه
و آن چنانست که ملائمات و صفات مستعار منه را مذکور سازند فقط چنانکه درین بیت انوری
بیت [illegible] آن لشکر عزم خروج است باغ را + چون آبگیر با همه تیغ و جوشن است موج
آبگیر را بتیغ و جوشن استعاره نموده و لفظ عزم و خروج ملایم تیغ و جوشن است
که مستعار منه واقع شده وگاهی تجرید و ترشیح [illegible] در یک استعاره
مجتمع میشوند چنانچه درین بیت خاقانی بیت بر شفق خندد صبا از شمع شب + طفل
خوان بخاک اندازد + آفتاب را بطفل استعاره نموده و صبا و شب [illegible] ملائم
مستعار له واقع شده و مشیمه و خوان و شکافتن ملائم مستعار منه واقع شده
و ترشیح در استعاره بلیغ تر از تجرید و الا است اما استعاره بالکنایه عبارت است
از ذکر مشبه و اراده مشبه به بالنصب قرینه درینجا استعاره تخییلیه خواهد بود و
طریقش چنانست که با مشبه مذکور چیزی چند از لوازم مشبه به محذوف ذکر نمایند
پس ذکر مشبه و حذف مشبه به عبارت از استعاره بالکنایه است و اثبات لوازم
مشبه به محذوف برای مشبه مذکور عبارت است از استعاره تخییلیه [illegible] بر سه
قسم آید برای آنکه لوازمیکه اختصاص بمشبه به دارد آنرا از برای مشبه
اثبات می نمایند از سه حال بیرون نیست یا قوام مشبه به بادست یا تکمیل
مشبه به موقوف برآنست یا دخلی در قوام و تکمیل ندارد دو مثال اول چنانکه زبان
قال [illegible] گویاتر است درینجا حال را بشخص متکلم تشبیه داده این استعاره

بالکنایه است و اثبات زبان که قوام متکلم بادست استعاره تخییلیه است
مثال دیگر سنائی گوید بیت علم [illegible] زه می زنند + دین بر پای هرکسی بافند +
درینجا دین را بدیبا و حریر تشبیه داده و این استعاره بالکنایه است و لفظ بافی و
بافتن که از لوازم مقومه دیبا و حریر است استعاره تخییلیه است مثال دوم
چنانکه گوئی بچنگ مرگ در فلان کس فرو رفت درینجا مرگ را بشیر تشبیه داده
و مشبه به را که شیر است ذکر نکرده این استعاره بالکنایه است و ناخن که
اختصاص بشیر دارد و موجب تکمیل اوست برای مرگ که مشبه است اثبات
نموده این استعاره تخییلیه است مثال سوم چنانکه گوئی زمام حکم در دست
فلان است درینجا تشبیه حکم بناقه از استعاره بالکنایه است و اثبات
زمام که از لوازم غیر مقومه مشبه به است برای مشبه استعاره نموده
و این استعاره تخییلیه است بقلم جنگ بار نوشته شد بتاریخ

[illegible] ۹ / ۱۹۵۱

در اسمعیل خانی جنگ ها زبود برای کار کردن [illegible] اختیار کرده
چند ماه بود [illegible] آمده بتاریخ [illegible] ۱ / ۱۹۵۱

بنده ملا گل مست [illegible] بود [illegible] خواهد کردن از جای
[illegible] دیگر [illegible] یکی [illegible] خانه درگرمی [illegible] خواب کنند

۲۹ [illegible] / ۱۹۵۱

اللّهمّ در اصل یا الله بود لفظ یا را حذف کردند و میم مفتوح مشدد عوض او در آخر
آوردند الله در لغت بمعنی معبود برحق و در اصطلاح علم لذات الواجب الوجود
المستجمع بجمیع الصفات والکمالات و درین اختلافست نزد امام اعظم رحمة الله
علیه بر اصل خودست زیرا که در ذات او تعالی تغیر نیست پس در لفظ اسم ذات
او هم تغیر نباید کرد و نزد سیبویه دو قول است یکی آنکه اصل آن اِلٰه بود همزه را
بقاعدهٔ تسهیل حذف کردند و لام اول را ساکن کرده در لام دوم ادغام کردند الله شد
و دیگر آنکه اصل آن لاه بود [illegible] حذف کردند خلاف قیاس پس عوض او الف
و لام در آوردند و لام جمع مشدد [illegible] اول را در ثانی ادغام کردند الله شد و هم نزد
سیبویه اصل لفظ الله لاه بود ماخوذ از لیته بالکسر که بمعنی پوشیده شدن [illegible]
رفتن است پس [illegible] داخل کرده [illegible] بر لاه الف و لام زائد لازم [illegible]
ادغام جاری [illegible] مستعمل اسم علم و همچنین [illegible] الله الله در [illegible]
استعمال کنند الله اکبر نام [illegible] قرمز [illegible] شیرازه از چشم [illegible]
که [illegible] ابا جا بیت الشّه [illegible] خرق عادت که از کافر ظاهر
شود و خرق عادت ولی را کرامات گویند و فرق [illegible] نبی را معجزه
گویند آغا بمعنی خداوند و برادر کلان و این لفظ ترکیست انتقام یعنی
جزا و پاداش ارشاد راه حق نمودن اعتقاد در دل گرفتن و [illegible]
شدن اعتماد [illegible] پراشت [illegible] اسناد بالله
[illegible] و اوان [illegible] نسبت کردن [illegible] فوائد جمع
عقیده [illegible] داشته در دل خود محکم گرفتن [illegible]

عاشورا [illegible] مقلّد بضم میم و فتح قاف و تشدید لام [illegible]
عمل کننده بر قول کسی بغیر دلیل و حجت [illegible] آید مرتد بضم میم و سکون
را و فتح تا و تشدید دال مهمله از اسلام و مسلمانی برگشته مرید
متهم [illegible] و بیرون رونده از فرمان خدای تعالی و رانده شده و بفتح
یهم اراده کننده زندیق آن باشد که در ظاهر اقوال و افعال مسلمانان
کند و در دل افعال و قول کافران کند کافر بکسر فا [illegible] پوشنده
چون بیدین دین حق را پوشیده و باسلام نگرود کافر گفتند طاغوت
[illegible] در سه دلائل ثلاثه در اصطلاح صوفیان فنا فی الشیخ و فنا
فی الرسول و فنا فی الله و نزد [illegible] است چنانچه منزل شریعت و طریقت
و معرفت و حقیقت باشد ملکوت بالفتحتین بادشاهی و پروردگاری
و قدرت و علم فرشتگان [illegible] باصطلاح صوفیان عالم معنی که عالم ارواح است
[illegible] و بعضی بمعنی عالم غیب نوشته و در بعضی از رسائل تصوف مسطورست که ملکوت
مقام عبادت فرشتگان است یعنی طاعت و عبادت بیقصور و بی فتور در آنجا
حاصل شود چنانکه مقام عبادت ملائکه است جبروت بالفتحتین عظمت و بزرگی
و تکبر و در اصطلاح سالکان عالم عظمت و جلال اسما و صفات الهی و مرتبهٔ وحدت
را نیز گویند که حقیقت محمدی است و تعلق بمرتبهٔ صفات نیز دارد ناسوت
عالم اجسام که دنیا و این جهان باشد و گاهی مجاز آ بمعنی شریعت و عبادت ظاهری
می آید لاهوت عالم ذات الهی است که سالک را در آن مقام فنا فی الله حاصل شود
و مرتبهٔ صفات را جبروت و مرتبهٔ اسما را ملکوت نامند و بعضی گویند که لاهوت در اصل

لاهو الا هو است و حرف تا زائدست و قالوا ان عرب است که چون کلمات مغلقه گویند چیزی
حذف نمایند و چیزی زیاده کنند تا نامحرمان محروم از حقیقت آن باشند پس
لاهو نفی است یعنی نیست تجلی صفات مر طائفه افراد را هست و لفظ هو اسم
ذات است الا هو مگر تجلی ذات حق این هست و لاهو در اصل لغت مصدرست
بر وزن فعلوت ماخوذ از لاه هست چنانکه رغبوت و رحموت و لاه در اصل لفظ
الله است که ماخوذ از لیه هست که بمعنی پوشیدن و در پرده رفتن است **لایزال**
دائما و یزال این صیغه مضارع منفی است از باب فتح یفتح که برای استمرار
در صفت حق تعالی واقع شده بجهت اظهار کمال لایزالی او یعنی در زمانه ماضی
بیزوال بود و در زمانه حال نیز بیزوال است و در زمانه استقبال هم بیزوال است ۱۲
نبوت بضمتین و تشدید واو خبردادن و پیغمبری **مرسل** فرستاده شده و بمعنی
نبی که صاحب کتاب الله باشد **رسول** بمعنی فرستاده شده و بمعنی پیغمبر یکه
صاحب کتاب باشد بخلاف نبی که آن اعم است خواه صاحب کتاب باشد
خواه نباشد و لفظ رسول بمعنی قاصد و پیک نیز مستعمل است **رسل** جمع رسول
نبی مفعل است بمعنی فاعل اگر مشتق از نبا است که بمعنی خبردادن باشد پس نبی
بمعنی خبردهنده بود یا مشتق نبوه که علو و ارتفاع باشد چون مرتبه نبی از دیگر
مخلوقات ارفع و اعلی است نبی گفتند و نبی عام است خواه صاحب کتاب باشد
خواه نباشد و رسول خاص است آنکه صاحب کتاب باشد **نبی** بفارسی
قرآن و مصحف و کلام الهی را گویند **خمیازه** بمعنی کشیدن اعضا لبوی یال
فاژه فارسی و عربی دهن دره که بهندی جنبهائی گویند و در برهان بمعنی خمیازه
نوشته **بینگلی** بکاف فارسی غنودگی که بهندی اونگهنا گویند و مقدمه خواب
کسل بفتحتین کاهلی و سستی اعضا **غثیان** بالفتحتین ثا مثلثه شوریدن دل

یعنی تقاضای طبیعت بر قی میل ایندلی حرکت **قشعریره** بالضم موی
بر بدن خاستن از دیدن شی مهیب یا از تصور شی مکروه **فلته** بفتح
اول و ثانی در دلست چون حدود سوزن خلانیدن در عضو **مرتهن**
بفتح ها گرو گیرنده **راهن** گرو دهنده گروس بالفتح بمعنی گرو و گرو کردن و
گرو دادن **ارشاد** راه حق نمودن **ترجی** امیدوار شدن **تمنی** آرزو
و خواهش داشتن **تصنیف** صنف صنف کردن و نوع نوع گردانیده
و جدا ساختن بعضی نوعی را از بعض و در بعضی کتب چنین نوشته که تصنیف
نوع نوع گرفتن و جمع کردن ماخوذ از صنف که بالکسر است **تالیف**
چیزی یا چیزی را باهم پیوستن و ربط دادن و بمعنی جمع نمودن با ترتیب
و گاهی تالیف که مصدر است بمعنی اسم مفعول نیز می آید و در عرف آن کتابی
باشد که در آن از چند کتب مطالب شتی را جمع نموده باشند و این مستعمل است
از کتب لغت و شروح **مجتهد** بالضم میم و کسر ها جهد کننده و راه صواب
جوینده کننده **مجاهد** فرمان کار زار کننده کوشش کننده **لیت** کلمه
ایست که وقت آرزوی چیزی گویند بفارسی ترجمه آن کاشکی باشد و
بعضی نوشته اند که لیت برای آرزوی چیزی که ناممکن باشد **لعل**
حرف ترجی است بمعنی امید چیزی که حصول آن ممکن باشد و گاهی بمعنی
شاید آید **مجاز** در لغت راه و جای گذشتن و ضد حقیقت را گویند
و بمعنی کلمه که در غیر معنی حقیقی خود مستعمل شود و معنی موضوع
حقیقی آن متروک نشده باشد بلکه در معنی موضوع دیگر بموضوع علاقه

مشابهت یا ظرفیت یا سببیت وغیر آن تحقق باشد چنانچه خر در اصل بمعنی حیوان ناطق است و علاقه مشابهت که حماقت باشد بر مرد احمق اطلاق کنند و علاقه ظرفیت چنانچه خوان خواستند یعنی طعام خواستند و القیاس چون بیان اقسام مجاز خالی از تطویل و تکلف نبود برای مثال آن باین قدر بس نمود [illegible] در اصطلاح اهل معانی عبارت است آنکه که لازم آید از دانستن وی دانستن چیز دیگر و در اصطلاح اطبا بول رنجور را گویند که طبیب مرض بیمار از آن معلوم کند ؛

ابجد ۱ ۲ ۳ ۴	هوز ۵ ۶ ۷	حطی ۸ ۹ ۱۰	کلمن ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰
سعفص ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰	قرشت ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰	ثخذ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰	ضظغ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰

لقلم جنگ باز مفع اصلی داخله ... ترک قوم لشر خیل سکونت حالاً اسمعیل خان کوټ که ... سکونت کرده شش یا هشت سال در قریه شاه باز سکونت اختیار کرده یک سال در قید چهار سال در اشقاله برای کار کردن دوائی کردن حاجی انگلیس بخود علاج کرده

29 سن 1921

حرارت برودت رطوبت بدان + چهارم یبوست از اخلاط عیان
سودای تشنگی زردی شده در اندام + ز [illegible] می راحت یافتن هر زمان
اگر گرمی باشد زیاده و خون + گرانی سر خمیازه فاژه شان
کندی حواس بینگی فاه کثرت + بدن سرخ باشد و سرخ زبان
دنبل بثره عضو کسل کاهلی + آید خون ز بینی زبن دندان
سبب تلخی را اگر زیادت صفرا بود + زبان و دهن زرد باشد عیان
زبان و بینی خشک باشند درشت + با لتشنگی تلخی شده در دهان
همیشه اشتهای طعام را ضعیف + دیگر قشعریره چنین غثیان
برودت تا بود سوزش تشنگی + سیاه یا سپیدی بدن را روشان
گر افزود بلغم در دیده بر درد شد + بدن نرم باشد سفید تابان
[illegible] کرد باشد و هضم ضعیف + آروغ ترش دارد با نوم خواهان
لعاب دهان شد کند حواس + آب بینی نرم غیر سوزان
[illegible] کرد می گر افزود سودا + لاغری سیاهی بدن را رسان
[illegible] فکر غلیظ دم بود + اشتها کاذب باشد خلل تام بیان
[illegible] رطوبت سستی در اندام + مخالف زنخشکی گوشه حلیمان
رطوبت اگر با حرارت همراه شد + نشان مقدم گذشت خود بخوان
رطوبت اگر با برودت یکی شد + آثارش چنین شد مشهود در بیان
[illegible] خشکی نشان یبوست + بلا رونقی لاغری در ابدان

یبوست اگر یا صفرا سنگتی بُد + احوال صفرا در گذشت در بیزان
اگر خود با سودا شود جای گر + ان لش معلوم بیکند پیش بینا ن
دم و سودا بلغم و صفرا چارم + قوام بدن بر چهار رشته امان
حدوث امراض افزون اندکیست + خون گرم تر صفرا خشک گرم دان
بلغم سرد تر سودا سرد خشکی بارد + مگر باد ز اخلاط نه اید لبر دو فان
بل از بلغم سودا زائید لشن + قوام بدن بر وی نیست شود بیان
مخالف زروح بر سبیل بخار + موقوف شد حیات بدن بر آن ان
اگر خواهی تحقیق چنین میگویم + من آنم که لاشیٔ باشم در جهان
لقلم جنگ با زمقیع الملک لل حافظه شش لغرلی ضلع تو ک
تهانه کرک ملازمت حال اسمعیل خان ضلع بنوں
تهانه بیرون از بازار تحصیل (بخار) کلان که کاری
جنگ یا . اگر عرد دهرزی ملازمت اختیار کرد ۱۲ چهار سال
در اشتقاد ریور برای کار کردن و دوامی کردن حصو شابزده
انگریز در اسپتال سقاری و یک روز اسپتال ناغه
نکرده ام در چهار سال دو هزار روپیه بر علاج مسکر دیا شد

۹ ۵
۱۹۲۱

یا اللہ — معبود
یا رحمٰن — بخشنده و مهربان
یا رحیم — نهایت رحم والا

یا سلام — همیشه سالم و بی عیب
یا مؤمن — ایمن کننده
یا مهیمن — گواه ذات

یا وهاب — بخشنده
یا رزاق — روزی دهنده
یا فتاح — کشاینده

یا باری — آفریدگار
یا غفار — آمرزگار
یا باسط — فراخ کننده

یا معز — عزیز کننده
یا لطیف — پاکیزه و مهربان
یا غفور — آمرزگار

یا شکور — شکر کننده و قدردان
یا حفیظ — ونگهبان
یا کریم — کرامی کننده

یا واسع
بسیار عطا کننده

یا حکیم
صاحب حکمت

یا حلیم
بردبار

یا ودود
دوست دار نیکان

یا حافظ
او ر حفظ کرنے والا

یا ولی

یا مغنی
بی نیاز کننده

یا محیی
زنده کننده

یا معطی
عطا کننده

یا رشید
دانش تقدیر

یا نافع
سود مند کننده

یا حی
ہمیشه زنده

یا قیوم
پاینده ہمیشه

یا ماجد
بزرگی کننده

یا تواب
قبول کننده توبه

یا صمد
بی نیاز

یا بر
نکوکار مطلق

یا عفو
معاف کننده

یا نور
روشن کننده

یا رئوف
درگذر کننده

یا هادی
راه نماینده

یا باقی
پس از همه خلق بماند

یا صبور
جلدی نکننده

یا واجد
یافتا سازنده کارها

یا وکیل
کار دان

یا احد
تنها بخدائی

یا نعیم
نعمت دهنده

یا ضار
زیان کننده

یا الله
معبود

یا عزیز
عزت دهنده

یا جبار
زور کننده

یا متکبر
صاحب غرور

یا قهار
غضب کننده

یا مذل
خوار کننده

یا علی
برتر از همه برتران

یا جلیل
بزرگان

یا قابض
قبض کننده روزی

یا قوی
بلندی و سلطانی درست

یا مُعید
دوباره پیدا کننده

یا مُبدی
ابتدا تا خلق را پیدا کننده

یا مُمیت
مرده کننده

یا حَکَم
و درست گفتار

یا قادر
بیازنده اور قدرت

یا مُقتدر
توانا و تقدیر کننده

یا مُنتقم
پاداش گیرنده

یا مُقسط
داد گر اور عدل

یا ذالجلال
صاحب بزرگی

یا مالک الملک
مالک همه خلق ست

یا مانع
باز دارنده

یا وارث
میراث گیرنده

یا الله
معبود برحق

یا مالک
بادشاه مطلق

یا واحد
تنها یکتا [illegible]

یا لایزال
آنکه همیشه موجود باشد

یا قدوس
بادشاه پاک

یا خالق
[illegible]ست کننده

یا مُصوِّر
نگارنده صورت

یا علیم
دانا بر همه چیز

یا سمیع
شنونده

یا بصیر
بیننده

یا عدل
و عدل کننده

یا حلیم
بردبار

یا خبیر
خبر دار بر همه چیز

یا عظیم
خداوند بزرگوار

یا مقیت
توانا و قوت دهنده

یا حسیب
حساب کننده

یا منعم
نعمت دهنده

یا مجیب
قبول کننده دعا

یا باعث
فراهم کننده خلق
این معنی یا جامع باشد

یا جامع
فراهم کننده خلق

یا شهید
[illegible] عالم والا

یا مقدم
[illegible]

یا مؤخر
[illegible]

یا حق — گواہ راست
یا اول — آنکہ ہمیشہ بود
یا آخر — آنکہ ہمیشہ بود

یا ظاہر — پیدا کنندہ ہستی
یا متعالی — بزرگ و برتر
یا باطن — پوشیدہ از خلق

یا اکرام — صاحب بزرگی
یا غنی — بی نیاز
یا بدیع — آفرینندہ نادر

یا رشید
یا والی

۶ / ۱۹۲۱

اول اسمای جمالی کہ آنرا اسمای رحمت نیز گویند دوم اسمای
جلالی کہ آنرا اسمای ہیبت نیز گویند سوم اسمای مشترک کہ
جمالی و جلالی ہر دو اند ۱۲ الرقم عبد بازمیخ احقر ولد
... ساکن ضلع کوہاٹ تھانہ کرک تحصیل ...
سکونت حالا اسمعیل خان فاضل بمقام ... ہے

۶ / ۱۹۲۱

یا وافی — وعدہ وفا
یا معبود — عبادت کی لائق
یا کفیل — ذمہ دار کا ہونا
یا دائم — آنکہ ہمیشہ باشد

یا قائم — آنکہ قائم ذات
یا قدیم — سب سے پہلا
یا ستار — پردہ پوشندہ
~~یا مجیب~~

یا حنان — رحمت کرنیوالا
یا منان — احسان رکھنیوالا
یا دیان — بدلا دینیوالا
یا علام — وسیع علم والا

یا مجیر — [illegible] کرنیوالا
یا غفران — بخشنے والا
یا مستعان — مدد کرنیوالا
یا حافظ — فرو برندہ

یا معظم — خداوند بزرگوار
یا منعم — نعمت دہندہ
یا نعیم — نعمت دہندہ
یا رب — پروردگار

یا متعالی — برتر ...
یا برہان — ظاہر
یا سلطان — صاحب غلبہ
یا سبحان — پاک ہست

یا مغنی — پورا کرنیوالا
یا شافی — صحت دینیوالا
یا کافی — کفایت کرنیوالا
یا حبیب — بہت دوست
یا فاضل — صاحب کمالات

مُحَمَّد

اَحْمَد حَامِد مَحْمُود

قَاسِم عَاقِب فَاتِح خَاتِم

حَاشِر مَاحِ دَاعِ سِرَاج

رَشِید مُنِیر بَشِیر نَذِیر

هَادِ مَهْدِ رَسُول نَبِي

طٰه یٰس مُزَّمِّل مُدَّثِّر

شَفِیع خَلِیل کَلِیم حَبِیب

مُصْطَفٰی مُرْتَضٰی مُجْتَبٰی مُخْتَار

نَاصِر مَنْصُور قَائِم حَافِظ

شَهِید عَادِل حَکِیم نُور

حُجَّة بُرْهَان اَبْطَحِي مُؤْمِن

مُطِیع مُذَکِّر وَاعِظ اَمِین

صَادِق مُصَدِّق نَاطِق صَاحِب

مَکِّي مَدَنِي عَرَبِي هَاشِمِي

تِهَامِي حِجَازِي نِزَارِي قُرَیْشِي

مُضَرِي اُمِّي عَزِیز حَرِیص

رئوف رحیم یتیم غنی

جواد فتاح عالم طیب

طاهر مطهر خطیب فصیح

سید متقی امام بار

شاف متوسط سابق مقصد

مهدی حق مبین اول

اخر ظاهر باطن رحمت

محلل محرم امر ناہ

شکور قریب منیب مبلغ

طس حم حبیب اولی

اسماء الحسنی شروع شدند

یا الله — معبود بر حق
یا رحمن — مهربان
یا رحیم

یا مالک — بادشاه
یا قدوس — بادشاه پاک
یا سلام — همیشه قائم

یا مؤمن — ایمن کننده
یا مهیمن — گواه راست
یا عزیز — عزت دهنده

یا جبار — زور کننده
یا متکبر — صاحب غرور
یا خالق

یا باری
یا مصور
یا غفار

یا قہّار
غضب کننده

یا وہّاب
بخشنده اور بخشنے والا

یا رزّاق
روزی دہنده

یا فتّاح
کشاینده

یا علیم
دانه بر ہمه چیز

یا قابض
روزی اور قبض

یا باسط
فراخ کننده روزی

یا حافظ
نگہدارنده

یا رافع
عزت دینے والا

یا معز
عزیز کننده

یا مذل
خوار کننده

یا سمیع
شنونده

یا بصیر
بیننده پنہان

یا حکم
و درست گفتار

یا عدل
و دادگر

یا لطیف
و مہربان

یا خبیر
خبردار بر ہمه چیز

یا حلیم
بردبار

یا عظیم
خداوند بزرگوار

یا غفور
آمرزگار و بخشنده

یا شکور
سپاس دارنده

یا علی
برتر از ہمه برتران

یا حفیظ
نگہدارنده

یا مقیت
و قوت دہنده

یا حسیب
حساب کننده

یا جلیل
بزرگوار بزرگان

یا کریم
و سخاوت کننده

یا رقیب
نگہبان مطلق

یا مجیب

یا واسع
اور فراخی دینے والا

یا حکیم
صاحب حکمت

یا ودود
دوست دار نیکان

یا مجید
بزرگوار از ہمه بزرگان

یا باعث
انگیزنده خلق

یا شہید
گواه راست

یا حق
گواه راست

یا وکیل
کاردان

یا قوی
خداوند طاقت

یا متین
توانا

یا ولی
یار نیکان

یا مبدی
ابتدا تا خلق را

یا معید
دوباره پیدا

یا مُحیی
زنده کننده

یا مُمیت
مرده کننده

یا حَیّ
همیشه زنده

یا قیّوم
پاینده همیشه

یا واجد
یکتا سازنده

یا ماجد
بزرگی کننده

یا واحد
یکتا سازنده
تنها بخدائی

یا احد
تنها بخدائی

یا صمد

یا صمد
بی نیاز

یا قادر
همه خلق را بیافریننده

یا مقتدر
و تقدیر کننده

یا مقدّم
از همیشه هست

یا مؤخّر
همیشه خواهد ماند

یا اوّل
آنکه همیشه بود

یا آخر
آنکه همیشه باشد

یا باطن
پوشیده از چگونگی

یا ظاهر
پیدا کننده هستی

یا والی
برتر بقدرت

یا متعالی
بزرگ

یا برّ
نکوکار مطلق

یا توّاب
قبول کننده توبه

یا منتقم
پاداش گیرنده

یا عفوّ
معاف کننده گناه

یا رئوف
درگذر کننده

یا مالک الملک
مالک همه خلق

یا ذوالجلال
خداوند بزرگی

یا اکرام
خداوند بزرگی

یا مقسط
عدل کننده

یا جامع
فراهم کننده

یا غنی
بی نیاز

یا مغنی
بی نیاز کننده

یا معطی
عطا کننده

یا مانع
باز دارنده

یا ضارّ
زیان کننده

یا نافع
سود دهنده

یا نور
روشن کننده

یا هادی
راه نماینده

یا بدیع
آفریننده نادر

یا باقی

یا وارث

یا رشید

یا کبیر

یا صبور
شکیبنده بر عذاب

یا حمید